

# مردی که سه بار در خون خود غلطید

در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت‌تر و آهنین‌تر و فداکارتر نمودم... حریف می‌داند که چاکران و غلامان درگاه او در همه جا نفوذ و ریشه دارند، می‌داند که فکر منظم و برنامه اساسی برای امور اقتصادی و مالی در حکومت‌های ما هیچ وقت وجود نداشته است... الان يك سال از تاریخ ملی شدن صنعت نفت می‌گذرد. حکومت دکتر مصدق تمامی مقاومت‌هایی را که میسر بوده، برای مقابله با فشار اقتصادی دشمن به کار برده است، ولی به عقیده من این اقدامات، موقتی و بی‌اثر و تقریباً صورت دفاع روزانه را داشته است. من نمی‌دانم دولت چرا می‌ترسد از این که به مردم بگوید در يك جنگ بزرگ مرگ و زندگی وارد شده‌ایم؟ چرا وحشت دارد از این که صاف و صریح ملت را باخبر کند از این که در این مبارزه با باید همه چیز را از دست داد یا

روز ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ مرحوم دکتر حسین فاطمی به منظور بزرگداشت محمد مسعود بر سر مزار او حاضر شد و با چشمی گریان آغاز به سخن نمود. او گفت: "گلوله‌ای که مغز مسعود را پریشان کرد، ایران را تکان داد..."

هنوز این جمله به پایان نرسیده بود که صدای شلیک گلوله‌ای رشته کلام وی را پاره کرد و او در خون خود غلتید. در راه انتقال به بیمارستان، فاطمی گفت: "دیدید بالاخره انگلیسی‌ها مرا کشتند!" اما گویا تقدیر آن بود که فاطمی زنده بماند.

بعد از ترور، او در اولین سرمقاله "باختر امروز" نوشت: "این گلوله ابتلیحنت سرویس بر پایداری و استقامت من صد چندان افزود و مرا

حکومت دکتر مصدق تمامی مقاومت‌هایی را که میسر بوده، برای مقابله با فشار اقتصادی دشمن به کار برده است، ولی به عقیده من این اقدامات، موقتی و بی‌اثر و تقریباً صورت دفاع روزانه را داشته است. من نمی‌دانم دولت چرا می‌ترسد از این که به مردم بگوید در يك جنگ بزرگ مرگ و زندگی وارد شده‌ایم؟

مرحوم فاطمی در گفت‌وگویی در مرداد ۱۳۳۲ در لاهه، به این پرسش این گونه پاسخ می‌گوید: "غرب عامداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌دهد تا گروه‌های محافظه‌کار ایران را ترسانده و به این ترتیب در موقع مناسب از این ترس برای مداخله خود در سیاست داخلی ایران استفاده کند."



مترادف رواج بی‌دین می‌دانستند. مرحوم فاطمی در گفت‌وگویی در مرداد ۱۳۳۲ در لاهه، به این پرسش این گونه پاسخ می‌گوید: "غرب عامداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌دهد تا گروه‌های محافظه‌کار ایران را ترسانده و به این ترتیب در موقع مناسب از این ترس برای مداخله خود در سیاست داخلی ایران استفاده کند."

ولیکن این آخرین بار نبود که دکتر فاطمی در معرض هجوم قرار گرفت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و به دنبال آن دستگیر شدن او، هنگام خروج از شهربانی و قبل از آن که در معیت مأموران سوار بر اتومبیل شود، شعبان جعفری (مشهور به شعبان بی‌مخ) به کمک نوچه‌هایش به او حمله‌ور شدند. مأموران مراقب او در کناری به نظاره ایستادند تا کار فاطمی تمام شود. در این هنگام خواهر دکتر فاطمی خود را حایل میان برادر و اوباشان کرده و از ۱۶ ضربه چاقو ده ضربه را به جان می‌خورد و تنها شش ضربه به دکتر فاطمی اصابت می‌کند. او فریاد می‌زند: مردم! حسین مرا کشتند، فاطمی را کشتند!

فاطمی در کنار خواهرش به خون می‌غلند. ضربه‌های چاقوها به همان نقطه بدن اصابت کرده بود که در همین سال ۱۳۳۰ با گلوله مجروح شده بود. وحشی بخشیده شد، اما هند جگر خوار کماکان در عطش انتقام بود.

در آخرین روزهایی که دکتر فاطمی از بیمارستان به زندان منتقل شد، ضربان قلبش ۹۰، فشار خونش ۷/۵ و حرارت بدن او سی و سه و سه و سه درجه بود. پزشکانی که ناظر وضعیت او بودند، لزوم عمل جراحی را به دادستان وقت گوشزد کردند، اما دادستان اهمیتی به این نظریه نداد، چرا که دکتر ایادی معتقد بود، دکتر فاطمی سالم است!

فاطمی را در حالی که روی برانکار دراز کشیده بود، به سالن دادگاه منتقل کردند. او از درد به خود می‌پیچید، ولی با این حال تلاش نمود که دفاعیات خود را به دادگاه ارائه دهد. او خطاب به محاکمه‌کنندگان می‌گوید: "از شما آقایان می‌پرسم که آیا این حالت و وضعیت من برای محاکمه و دادگاه مناسب است؟ و آیا در جاهای دیگر هم که دعوی آزادی و دموکراسی دارند و رژیم خود را رژیم پارلمانی می‌نامند،

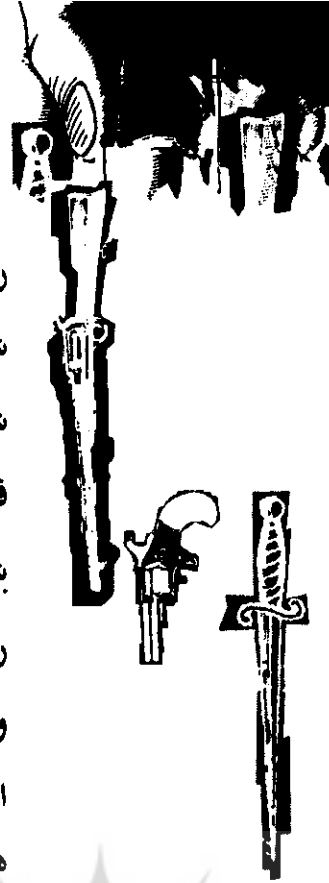
باید استقلال و آزادی را حفظ کرد؟ مگر ملت هند در مبارزه‌اش قند و شکر و قماش، منسوجات نخی، کادیلاک و اشیای لوکس از انگلیس و آمریکا وارد می‌کرد؟ مگر هفت گاندی درهای تمام کارخانه‌های پارچه‌بافی یورک‌شایر را تخته نکرد؟ شوخی نمی‌کنم، [اگر] می‌خواهیم آزاد و مستقل زندگی کنیم، باید اگر کارتان آن جا برسد که پیراهن کرباسی بپوشیم و پای برهنه راه برویم، از حشو و زوائد زندگی کم کنیم و لباس شرافت و مردانگی که در خور يك ملت صاحب تاریخ و تمدن است، [بر تن کنیم]...

این پرسش در ذهن خطوط می‌کند که فاطمی با داشتن چنین اندیشه‌ای چرا به دست کسانی ترور شد که از میان همین آب و خاک برخاسته بودند و مأمور اینتلیجنت سرویس هم نبودند! چه کسانی در پس پرده از این خطمشی سود می‌بردند؟

پدر ضارب فاطمی؛ یعنی آیت‌الله حاج شیخ غلام‌حسین تبریزی که مقیم مشهد بود، طی نامه‌ای به ساختر امروز که در شماره ۱۴ فروردین ۱۳۳۱ (حدوداً پنج‌هفته بعد از ترور) چاپ گردید، خطاب به فاطمی گفت: "به جدهات زهرا، از آن وقتی که این سانحه ناگوار به وقوع پیوسته، این کمترین در حرم مطهر شش‌سای آن عنصر پاك را مسألت می‌نماید. امید که حضرت حق جلت عظمت، به واسطه شش‌سای آن بزرگوار چشم‌های ما را روشن و به ما عنایت فرماید. وجود مبارک هرگاه عفو فرمودید، جدت حضرت فخر کائنات (ص) از وحشی (قاتل حمزه) و اب‌سفیان و امثال او عفو فرمود. وجود مبارک هم از این عنصر پاك است و اگر مجازات فرمودی، عدل نموده‌اید. به هر تقدیر امر بر شما مطاع است. و ان شئت تعفو و ان شئت عدل"...

آیت‌الله غلام‌حسین تبریزی در پایان نامه خود نوشت: "هرگاه صلاح می‌دانید عین این نامه در روزنامه درج شود..." و مرحوم فاطمی چنین کرد. اما این پرسش در تاریخ باقی ماند که ترور کنندگان فاطمی چگونه خود را برای انجام چنین عملی توجیه کردند، آن هم با آن که وابسته به اقلیت مذهبی جامعه بودند و نیک می‌دانستند که فاطمی در ستیز با هجوم استعمارگران خارجی جانانه مبارزه می‌کند و حداقل در این نکته هم‌سو با آنان است که ورود اجنبی به ایران را

من در روز جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ بین ساعت ۴ و ۵ بعد از ظهر در حالی که در مزار یکی از شهدای مطبوعات، مرحوم "محمد مسعود" مشغول سخنرانی بودم، هدف گلوله قرار گرفتم که محل اصابت یکی دو سانتی متر از قلب من بیشتر فاصله نداشت. هنوز به طور تفصیل نمی دانم که محرکین داخلی و خارجی آن جوانک سفید غیربالغ کی ها بودند؟..."



"آقای آزموده! مرگ بر دو قسم است؛ مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم. خدای را شکر می کنم که با شهادتم در این راه دین خود را به ملت ستمدیده و استعمارزده ایران ادا کرده ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند..."

با يك نفر حائى قاتل آدم کش و هر چه دیگر اسمش را می خواهید بگذارید، این طور معامله می کنند؟  
آقایان! خدای ناکرده ما متهم سیاسی هستیم! بلای سیاست مشرق زمین استعمارزده، ما را به این روز انداخته است... چطور ممکن است تمام احساسات و عواطف بشری را فراموش کرد؟ اسیر دست بسته ای را برده اند، به ضربات چاقو سپرده اند، به قول مقامات دولتی از جیب تماشاجیان چاقوی ضامن دار بیرون آمده و بر پشت و پهلو و شکم او فرود آمده است... من در روز جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ بین ساعت ۴ و ۵ بعد از ظهر در حالی که در مزار یکی از شهدای مطبوعات، مرحوم "محمد مسعود" مشغول سخنرانی بودم، هدف گلوله قرار گرفتم که محل اصابت یکی دو سانتی متر از قلب من بیشتر فاصله نداشت. هنوز به طور تفصیل نمی دانم که محرکین داخلی و خارجی آن جوانک سفید غیربالغ کی ها بودند؟..."

دکتر فاطمی به دفاعیات خود ادامه داد و دادگاه با تمام فراز و نشیب هایش به پایان رسید. او محکوم به اعدام شد. فاطمی دو بار از میان خون برخاسته بود، پس این بار باید او را به گونه ای در خون خود غلتاند که هرگز از جا برنخیزد.

ساعت چهار و هفت دقیقه بامداد صبح روز چهارشنبه نوزدهم آبان ۱۳۳۳ تیمور مختیار فرماندار نظامی و سرتیپ آزموده دادستان ارتش، حکم اعدام دکتر حسین فاطمی را به وی ابلاغ کردند. آزموده گفت: "اگر وصیتی دارید بفرمایید! شما که مکرر می گفتید من از مرگ ابایی ندارم و مرگ حق است." فاطمی پاسخ داد: "آری آقای آزموده! مرگ حق است و من از مرگ ابایی ندارم. آن هم چنین مرگ پرافتخاری! من می میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عریق گرفته و

با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارند جاسوسان اجنبی بسر این کشور حکومت نمایند. من درهای سفارت انگلستان را بستم، غافل از این که تا دربار هست، انگلستان سفارت لازم ندارد."  
دکتر غلام حسین مصدق در خاطرات خود نقل می کند: "حسین شهشانی که زمان ریاست دفتر وزیر دادگستری (الهییار صالح) در کابینه ابراهیم حکیمی را بر عهده داشت، به دلیل وطن دوستی و خوش نامی مورد احترام روحانیون بود. صالح و دکتر شمس الدین امیرعلایی او را به حضور آیت الله بروجردی فرستادند تا نزد شاه وساطت کند و مانع از اعدام دکتر حسین فاطمی شود.  
آیت الله بروجردی می گوید: "انگلیسی ها نسبت به او کینه دارند، شاه هم ضعیف است، نمی شود کاری کرد."

هنگامی که دکتر فاطمی را برای اعدام می برند، آزموده می گوید که اگر درخواستی داری بیان کن! فاطمی پاسخ می دهد: "خواسته های من دیدن خانواده، ملاقات با دکتر مصدق و صحبتی با افسران است."  
آزموده در پاسخ می گوید: هنوز هم دست از سر این مرد بر نمی داری؟ در آخرین مرحله و قبل از اجرای حکم فاطمی می گوید: "آقاسای آزموده! مرگ بر دو قسم است؛ مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم. خدای را شکر می کنم که با شهادتم در این راه دین خود را به ملت ستمدیده و استعمارزده ایران ادا کرده ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند..." هشت گلوله از دهانه لوله تفنگ چهار مأمور شلیک می شود و دو تیر به قلب او اصابت می کند. سرانجام سینه گرم فاطمی برای سومین بار از ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ تا نوزدهم آبان ۱۳۳۳ هدف قرار گرفت.